

شیعیان واقعی و شوق دیدار معبود (۱)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقاله شرحی است بر کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب اوصاف شیعیان واقعی در باب شوق دیدار معبود. آن حضرت می‌فرماید: اگر خداوند برای شیعیان اجل تعیین نکرده بود، پیش از آنکه مرگشان فرا رسد، از شوق دیدار خدا و پاداش و ترس از کیفر، روح آنان لحظه‌ای در بدنشان قرار نمی‌گرفت.

این حالات ناشی از شدت شوق دیدار معبود و کسب رضوان الهی است. هرچند معتقدیم که بهترین و لذت‌بخش‌ترین نعمت‌های خداوند در بهشت وجود دارد که قرآن آنها را وعده داده است، اما چون با آنها مأنوس نیستیم، لذت زودگذر و نقد حیات دنیا را با رضوان نسیه الهی عوض می‌کنیم. باید با خدا و نعمت‌های الهی و اهل بیت محبوب ایشان مأنوس بود تا شوق دیدار آنها در ما ایجاد شود.

کلیدواژه‌ها: شوق دیدار، بهشت، عذاب مادی و معنوی.

مریادی بشود. اما آن انسان‌های رهیده از دام دنیا که لحظه‌های انس با خدا شیرین‌ترین و لذت‌بخش‌ترین لحظه‌های عمرشان است، پیوسته به یاد مر و مشتاق دیدار خداوندند و نمی‌خواهند در این دنیا بمانند.

پس گرچه عقل ما از درک چنان حالت‌هایی عاجز است، اولیای خدا، به‌ویژه معصومان از آنها بهره‌مند بوده‌اند. نمونه‌های عینی فراوانی از آن مقامات و حالات درباره‌ی امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که ما آنها را باور داریم. مراتب عالی آن حالات و مقامات به معصومان اختصاص دارد و برای دیگران دست‌نیافتنی است؛ اما مراتب پایین‌تر آن برای غیرمعصوم دست‌یافتنی است و سخن امیرمؤمنان علیه السلام در وصف شیعیان واقعی و آراستگی‌شان به چنان مقامی، خود دلیلی محکم بر این واقعیت است که ما نیز می‌توانیم به آن دست یابیم. ما نیز می‌توانیم از صمیم دل، مشتاق دیدار خدا و بهشت او شویم. البته مقام معصوم برای ما دست‌نیافتنی است، اما می‌توانیم به آنها شباهت یابیم. فضایی که امیرمؤمنان علیه السلام برای شیعیان واقعی برشمرده‌اند، گویای این حقیقت است که گرچه عقل ما از درک آن فضایل ناتوان است، می‌توانیم به آنها آراسته شویم و این‌گونه به پیشوایان معصوم خود شباهت یابیم.

چگونگی پیدایش شوق و شدت یافتن آن

پیرو فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام درباره‌ی شوق پرهیزگاران و شیعیان واقعی به لقای پروردگار، شایسته است درباره‌ی چگونگی پدید آمدن شوق در انسان و شدت یافتن و چیرگی آن سخن بگوییم. از دیدگاه علمی، چگونگی پیدایش شوق و شدت آن، از مسائل روان‌شناختی به‌شمار می‌آید که با فیزیولوژی و مغز و اعصاب انسان نیز پیوند دارد. پس سازوکار شکل‌گیری شوق در انسان و چگونگی شدت یافتن و چیرگی آن بر دیگر علقه‌ها و گرایش‌های

«فَلَوْلَا الْأَجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ وَالثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛ اگر خداوند برای آنها اجل‌هایشان را معین و مقرر نفرموده بود (که پیش از آن مرگشان فرانسد) از شوق دیدار خدا و پاداش و ترس از کیفر، روح آنها حتی به اندازه‌ی برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت. آفریدگار در عمق جان‌شان عظیم و بلندمرتبه، و جز خدا در چشمشان حقیر و کوچک است.

بی‌قراری اولیای خدا برای دیدار معبود

برای ما که از لقای الهی و انس با خداوند درکی نداریم، دریافتن سخن بالا بسیار دشوار است؛ اینکه اولیا و شیعیان واقعی از شوق دیدار خداوند و بهره‌مندی از نعمت‌های بی‌کران بهشت، جان در کالبدشان بی‌قراری می‌کند و اگر پروردگار اقامت آنان را در این دنیا مقرر نکرده بود، روح در بدنشان باقی نمی‌ماند و به سوی خداوند پیر می‌کشید. اگر کسی دیگر جز امیرمؤمنان علیه السلام چنین سخن گفته بود، ما آن را سخنی صرفاً ادیبانه، شاعرانه و مبالغه‌آمیز می‌دانستیم. اما وقتی امامی معصوم که از همه حقایق آگاه است و بر مدار آن سخن می‌گوید، چنین جمله‌ای را مطرح می‌کند، نمی‌توان در حقانیت و اعتبار آن شک کرد. حتماً کسانی به آن مرتبه‌ی عالی دست یافته‌اند که سرآمد آنان امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان معصوم ما هستند. اگر ما از دام و سوسه‌های شیطانی برهیم و به‌راستی به سخنان خداوند و ائمه اطهار علیهم السلام ایمان یابیم، باور می‌کنیم کسانی هستند که از شوق دیدار خداوند لحظه‌ای آرام ندارند و منتظرند اجلشان فرارسد تا به مقصود خود برسند. کسانی که به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا دل خوش کرده‌اند و در منجلا ب آن غوطه‌ورند، سخن از مر ، خاطرشان را آشفته و مکدر می‌سازد و خوش ندارند که در حضورشان از

فاعل پیش‌از آن علم تفصیلی، علم اجمالی ذاتی به آن فعل دارد، مانند صور خیالی‌ای که انسان می‌سازد، درحالی‌که علم تفصیلی به آن صور عین آنها می‌باشد و پیش‌از آن صور، انسان تنها به آنها علم اجمالی ذاتی دارد.

قسم سوم، فعل بالعنایه است که در پی آگاهی پیشین فاعل با اراده و ایجاد صورت علمی آن فعل در ذهن فاعل به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، صورت علمی آن فعل خود منشأ صدور فعل می‌شود، بدون انگیزه زاید بر ذات؛ مانند انسانی که بر شاخه بلند درختی قرار گرفته و به مجرد توهّم سقوط، از بالای درخت سقوط می‌کند.

قسم چهارم، فعل بالتجلی است و آن فعلی است که با علم تفصیلی پیشین فاعل با اراده به کار، انجام می‌شود و آن علم تفصیلی، عین علم اجمالی فاعل به ذاتش است؛ مانند نفس انسان کامل که چون صورت اخیر نوع خویش است، با آنکه بسیط است، مبدأ همه کمالات و آثاری است که در ذاتش واجد آنهاست، و از سویی علم حضوری‌اش به ذات خویش علم تفصیلی به همه آن کمالات است؛ گرچه میان آنها تمایزی نیست.

۲. ارادی نبودن اراده و قصد

با توجه به اقسامی که برای فعل برشمردیم، به خود اراده و قصد، باینکه فعل اختیاری است، قصد و اراده‌ای تعلق نمی‌گیرد. اگر بایسته بود که هر فعل اختیاری با قصد و اراده انجام شود، باید خود قصد و اراده که فعل اختیاری است، با اراده و قصد باشد. همچنین اراده دوم نیز باید در پی اراده سومی انجام گیرد که در نتیجه، تسلسل رخ می‌دهد. در این صورت ثابت می‌شود که صدور اراده از انسان بالقصد نیست، بلکه بالتجلی یا بالعنایه است. توضیح آنکه:

افعال اختیاری که از نفس صادر می‌شود، به دو گونه است: ۱. افعالی که به وسیله اسباب و ادوات جسمانی صادر می‌شود؛ مانند نوشتن و صنعت زرگری و کار ساختمانی. در این گونه کارها، نفس در درجه اول عامل حرکت است

انسانی و فراموش شدن آنها بر اثر شدت و چیرگی شوق به کسی یا چیزی خاص، با علومی گوناگون ارتباط دارد. هنوز پژوهش‌های لازم و کافی در این باره انجام نشده و بایسته است که ابعاد این مسئله در روان‌شناسی و فیزیولوژی و چگونگی ارتباط تن و روان به طور کامل بررسی شود. انتظار می‌رود دانشمندان ما به برکت حاکمیت اسلام و جمهوری اسلامی توفیق یابند در این زمینه‌ها، پژوهش‌های لازم را انجام دهند. اما آنچه در این مجال می‌توان بدان اشاره کرد این است که برپایه آنچه در علم اصول نیز آمده، انسان برای انجام دادن کار اختیاری، مراحل را پشت سر می‌گذارد. در مرحله نخست آن کار را تصور می‌کند؛ سپس فایده و نتیجه آن را تصدیق می‌کند؛ پس از تصدیق و باور به فایده کار، حالت و میلی در انسان پدید می‌آید که بدان شوق می‌گویند. آن شوق در آغاز ضعیف است، ولی رفته‌رفته با تمرکز یافتن انسان بر آن و توجه بیشتر بدان، شدت می‌یابد و به اصطلاح، شوق مؤکد می‌شود. وقتی شوق مؤکد برای انجام دادن کار در انسان پدید آمد، تصمیم نهایی، یا به تعبیر دیگر، اراده انجام کار در انسان پدید می‌آید و بی‌درنگ آن را انجام می‌دهد. از این رو می‌گویند که اراده محصول شوق مؤکد است.

۱. اقسام فعل اختیاری

برخی می‌پندارند که همه کارهای اختیاری انسان این سازوکار را دارند و پس از تصور و تصدیق به فایده و شوق مؤکد رخ می‌دهند. اما کسانی که بر مباحث عقلی اشرف دارند، می‌دانند که کار اختیاری و ارادی چهار قسم دارد، و آنچه گفته شد که در پی تصور و تصدیق و شوق مؤکد انجام می‌گیرد، فعل قصدی است که یکی از آن اقسام چهارگانه به‌شمار می‌آید. قسم دوم، فعل بالرضاست. این فعل را تعلق علم تفصیلی فاعل با اراده به فعل محقق می‌سازد. با در نظر گرفتن این مسئله که آن علم تفصیلی عین فعل است و

نیست، بدان‌گونه که در قسم اول بود؛ زیرا روشن است که نفس برای اینکه صورتی در خود بیافریند به مبادی، یعنی تصور آن صورت و تصدیق به فایده‌اش و شوق و عزم و تحریک عضلات نیازی ندارد، بلکه امکان ندارد که این واسطه‌ها بین نفس و صورت‌هایی که می‌آفریند، قرار بگیرند؛ زیرا بدیهی است که تصور نمی‌تواند مبدأ تصور باشد. بلکه نفس به واسطهٔ خلاقیتی که دارد آن تصور را می‌آفریند و نفس در خلق صورت‌ها فاعل بالعنایه است؛ یعنی تنها توجه نفس کافی است که صورت، وجود یابد. بلکه نفس در این‌گونه موارد فاعل بالتجلی است؛ زیرا نفس مجرد است و هر مجردی افعال معلول خودش را در مرتبهٔ ذاتش داراست. پس خلاقیت نفس نیازی به تصور زاید ندارد، بلکه همان واجدیت ذاتی که در مرتبهٔ تجرد ذاتی و وجودی مجرد هست، برای خلاقیت کافی است؛ همان‌گونه که اراده و عزم و قصد زاید را هم لازم ندارد.

پس از روشن شدن این مطلب، بدان که عزم، اراده، تصمیم و قصد، از افعال نفس است و مانند شوق و محبت نیستند که از امور انفعالی باشند. پس مبدأ اراده و تصمیم، خود نفس است و این مبدائیت نه به واسطهٔ آلات جسمانی است که محتاج به واسطه باشد، بلکه نفس انسان ارادهٔ محبت و قصد را بدون واسطهٔ جسمانی ایجاد می‌کند و هرچیزی که چنین باشد و بدون واسطه از نفس صادر شود، نه تنها احتیاج به ارادهٔ زاید که میان نفس و آن چیز واسطه شود ندارد، بلکه چنین وساطتی امکان‌پذیر نیست و نفس با همان علم و شعوری که در مرتبهٔ ذاتش می‌باشد، اراده و قصد و تصمیم را ایجاد می‌کند. نفس نیز مانند همهٔ فاعل‌های الهی، اثر خودش را در مرتبهٔ ذاتش به گونه‌ای برتر و شریف‌تر و کامل‌تر داراست و نسبت به اراده نیز همین حال را دارد. منتها چون نفس مادام‌که تعلق به بدن خاکی دارد و در بند زندان طبیعت است و تجرد کامل خودش را بازنیافته است، در معرض تغییرات و تبدلات قرار می‌گیرد

و در درجهٔ دوم عامل آن اثری که از حرکت حاصل می‌شود؛ مثلاً بنایی که سنگ و چوب انباشته بر روی همدیگر را برمی‌دارد و با نظم خاصی بر روی هم و در کنار هم قرار می‌دهد تا شکل ساختمان را طبق نقشه ساخته، تحویل دهد، آنچه که از نفس بنا صادر شده و بدون واسطه فعل اوست، خود ساختمان نیست، بلکه همان حرکتی است که در عضلات او ایجاد شده است و توسط آن حرکات، سنگ‌ها و چوب‌ها از محل اولی‌شان برداشته شده و در کنار هم به شکل ساختمان درآمده است. پس ساختمان ساخته شده به واسطهٔ حرکات عضلات از نفس صادر شده و نسبتش به نفس در درجهٔ دوم و بالعرض است، و در درجهٔ اول نسبتش به عضلات است و کارکرد دست‌وپنجهٔ بناست. پس در این‌گونه فعل که از نفس صادر می‌شود، میان نفس مجرد و فعل، واسطه‌ها و مبداهایی وجود دارد؛ از قبیل تصور، عزم و تحریک عضلات؛

۲. قسم دوم از افعال نفس، افعالی است که یا بدون واسطه از نفس صادر می‌شود، یا اگر واسطه‌ای باشد غیرجسمانی است، مانند برخی از تصورات که تحقق و وجودش با فعالیت می‌باشد و نفس، آن تصور را ایجاد می‌کند، بلکه می‌توان گفت که همهٔ صورت‌های ذهنی و تصورات نفس، بدون واسطه انجام می‌گیرد و تنها خلاقیت نفس است که آنها را ایجاد می‌کند. مانند اینکه نفس به واسطهٔ اشتغال به علم و صنعت آن را فرامی‌گیرد و سپس در اثر ممارست و پیگیری، ملکه و نیرویی در آن پیدا می‌شود که آن ملکه و نیرو، خود بسیط، ولیکن تفصیل‌آفرین می‌باشد. مهندسی که نقشه‌های گوناگون طرح می‌کند و اشکال هندسی نوینی را اختراع می‌کند، حاصل همان ملکهٔ بسیط است.

بنابراین، نفس انسان با اینکه این‌گونه کارها را با علم و اراده و اختیار خلق می‌کند و فاعل آنهاست، ولی این مبادی، یعنی علم و اراده و اختیار به‌طور تفصیل در نفس

بهترین را برمی‌گزیند و حاضر نمی‌شود به سبب لذت اندک گناه، به رنج و عذاب ابدی گرفتار آید.

تفاوت انسان‌ها در توجه به لذت‌های مادی و

معنوی

وقتی انسان دانست که فایده لذت کاری بیش از کار دیگر است، به آن شوق می‌یابد. اما گاهی به تصور آن کار و لذت و فایده موجود در آن بسنده می‌کند و بر آن متمرکز نمی‌شود. در نتیجه شوقی برای انجامش در او پدید نمی‌آید. خود تصور که از مقدمات اراده و شوق به شمار می‌آید، فعل جوانحی و درونی و دارای منشأ است و عوامل گوناگونی در شکل‌گیری آن دخیل‌اند. یکی از عواملی که در شکل‌گیری تصور و توجه انسان به چیزی دخالت دارد، عادت است. وقتی انسان پیوسته از چیزی لذت برد و بدان عادت کرد، بی‌اختیار توجهش به آن معطوف می‌شود. ما به تجربه دریافته‌ایم که وقتی پیوسته با دیدن، شنیدن، خوردن یا بوییدن از چیزی لذت بردیم و بدان عادت کردیم، حتی اگر بخواهیم ذهنمان را به چیزی دیگر معطوف کنیم، ناخودآگاه ذهن ما به همان چیزی که همیشه از آن لذت می‌برده توجه می‌کند و از غیر آن منصرف می‌شود. پس عادت کردن به چیزی، مانع توجه و تمرکز ما بر چیز دیگر می‌شود.

بر اساس آنچه گفتیم، اگر ما بر لذت‌های جسمانی و حسی تمرکز یافتیم و مقدمات و شرایط تحصیل آن لذت‌ها برای ما فراهم بود، از تمرکز بر امور فراحسی بازمی‌مانیم. برای مثال، اگر دیدن گل‌ها برای ما لذت‌بخش بود، هنگام حضور در باغ و گلستان، نمی‌توانیم به مطالعه یا کاری دیگر بپردازیم که لذتش برای ما از لذت دیدن گل‌ها و بوییدن آنها کمتر است. در مقابل، کسانی که به لذت‌های معنوی عادت کرده‌اند، برای مثال به مطالعه و پژوهش عادت دارند و عمر خود را صرف حل مسائل علمی کرده‌اند، به زحمت از این کار دل می‌کنند و

و گاهی فاعلیت دارد و گاهی ندارد و زمانی عزم و اراده دارد و زمانی ندارد (موسوی خمینی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰-۱۱۲).

روشن شد که شوق پس از تصور و تصدیق به فایده، که همان لذت ناشی از کار است، به وجود می‌آید. آنچه ذاتاً برای انسان مطلوب است، همان فایده و لذت است و چون فعل، مقدمه رسیدن به آن است، انسان فعل را با قصد رسیدن به آن فایده و لذت انجام می‌دهد. البته با توجه به آنکه فواید و لذت‌های ناشی از افعال گوناگون، متفاوت و دارای مراتب مختلف‌اند و برخی شدیدترند، شوق‌هایی که با هدف رسیدن به آن لذت‌ها در انسان پدید می‌آیند، متفاوت و برخی از آنها شدیدترند. پس شوق انسان به انجام کاری که پیامد آن لذتی شدیدتر است، قوی‌تر و شدیدتر از شوق به انجام کاری است که لذت و فایده کمتری دارد و اگر تراحمی بین آن دو فایده و لذت رخ دهد، شوق ضعیف‌تری اثر می‌شود و شوق قوی‌تر فعال و برانگیزاننده انسان به انجام کاری می‌شود که لذت بیشتری دارد.

نکته دیگر آنکه گاهی شوق به انجام دادن کار برخوردار از لذت، با ترس از فرجام آن کار تعارض دارد؛ برای مثال، کسی که می‌خواهد گناهی مرتکب شود، لذت موجود در آن گناه زمینه شوق به انجامش را در او پدید می‌آورد؛ ولی در برابر، ترس از گرفتار شدن به آتش جهنم، او را از ارتکاب گناه بازمی‌دارد. حال اگر انسان به خداوند و قیامت مؤمن باشد، ترس او از جهنم بر شوقش به انجام گناه چیره می‌شود. این تعارض و تراحم بین خوف و شوق، در طول زندگی انسان ادامه دارد؛ چون آدمی ۷۰ ساله‌مواره در معرض آزمایش و تضاد شوق‌ها و خوف‌هاست. او با مقایسه لذت و رنج ناشی از عمل، اگر لذت عمل را مهم و برتر از رنج آن دانست، بدان اقدام می‌کند؛ اما اگر لذت را اندک و کمتر از رنج و خسارتی دانست که در نتیجه عمل بدان دست می‌یابد، از انجام آن عمل می‌پرهیزد. اینجاست که انسان مؤمن که خود را در معرض آزمون الهی می‌داند،

و شما در آنجا جاودانید، و این است بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید به میراث می‌برید. برای شما در آنجا میوه‌های بسیار هست که از آنها می‌خورید.

گرچه ما به وجود نعمت‌های بهشتی و لذت بی‌نهایت حاصل از آنها اعتقاد و یقین داریم، چون هنوز از آنها برخوردار نشده‌ایم، با آنها انس نداریم. در نتیجه، نعمت‌های بهشتی را نسبی می‌دانیم و در پی چیزی می‌گردیم که نقد باشد. انس نداشتن به آن نعمت‌ها موجب شده که آن اعتقاد در زندگی ما کم‌رنگ شود و در رفتار ما تأثیری نداشته باشد، و در نتیجه، بر آن لذت‌ها و نعمت‌ها تمرکز نداشته باشیم. معمولاً انسان در دنیا بر چیزهای محسوس تمرکز می‌یابد. این توجه و تمرکز گاهی به اندازه‌ای شدت می‌گیرد که موجب می‌شود حالات و رفتارهایی عجیب از انسان سرزند.

بازتاب رفتاری انس و شوق شدید

بارها پیش آمده که کسی از طریق رسانه آگاه شود که در قرعه‌کشی برنده شده و جایزه بزرگی به او اختصاص یافته است. این خبر چه بسا به اندازه‌ای برای او لذت‌بخش و شوق‌آفرین است که موجب می‌شود سکتی کند یا حتی جان دهد. ارتباط میان شنیدن خبر خوشایند و سکتی و مر، مسئله‌ای روان‌تنی است و فهم ارتباط میان شنیدن چنین خبری با آن واکنش بدنی و سکتی قلبی یا مغزی به درک ارتباط روح و بدن بستگی دارد. حتی اگر ما از مباحث فیزیولوژیکی و روان‌شناسی نیز آگاهی نداشته باشیم، هرچند اندک چنان صحنه‌هایی را دیده‌ایم. بنده خود دیده‌ام که مادری پس از سال‌ها دوری از فرزندش، وقتی چشمش به او افتاد، از شدت شوق بی‌هوش شد که اگر به او رسیدگی نمی‌شد، چه بسا جان می‌داد. بی‌هوش شدن و حتی جان دادن بر اثر از دست دادن فرزند یا دیدار او پس از سال‌ها فراق و دوری، ویژگی تمرکز بر امری

لحظه‌هایی را به تماشای درختان و گل‌ها می‌گذرانند؛ چون ذهنشان با لذت‌های معنوی، مانند مطالعه انس یافته است. این انس و لذت حاصل از مطالعه، فرد را از پرداختن به امور دیگر بازمی‌دارد. کسی که از مطالعه لذت می‌برد، همیشه در پی آن است که گوشه‌ای بنشیند و مطالعه کند.

بهشت؛ کانون برترین نعمت‌های خدا

ما معتقدیم که بهترین و لذت‌بخش‌ترین نعمت‌های خداوند در بهشت وجود دارد؛ نعمت‌ها و لذت‌هایی که در قرآن به زیبایی وصف شده‌اند. خداوند درباره‌ی بخشی از نعمت‌های جاودانه بهشت که مؤمنان از آن برخوردار می‌شوند، می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۵)؛ و کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک و شایسته کرده‌اند مژده ده، که ایشان را بهشت‌هاست که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است. هرگاه میوه‌ای از آنها روزی‌شان شود، گویند: این همان است که پیش‌ازین [در دنیا] روزی‌مانده بود، و مانند آن [میوه‌ها] برایشان می‌آورند؛ و در آنجا همسرانی پاک و پاکیزه دارند و در آنجا جاودانه‌اند. در آیات دیگر، درباره‌ی جاودانگی و نامحدود بودن بهشت و نعمت‌های آن می‌فرماید: ﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ (زخرف: ۷۰-۷۳)؛ [به مؤمنان گفته شود:] شما و همسرانتان شادان به بهشت درآید. کاسه‌هایی از زر [پراز طعام] و کوزه‌هایی [از شراب] بر آنان بگردانند، و در آن [بهشت] است هرچه دل‌ها خواهش و آرزو کند و چشم‌ها از دیدن آن لذت برد

می‌یابیم که نزدیک است روح از بدنش جدا شود. همه این سخنان برای باورمند ساختن شوق لقای خداوند و تصویر حال کسی است که بر اثر شدت شوق دیدار خدا نزدیک است روح از کالبدش خارج شود. پس سخن از امکان چنان حالتی است و تا درک واقعیت این حالت بسیار فاصله است. اما امیرمؤمنان علیه السلام از وجود کسانی خبر می‌دهند که بر اثر شدت انس با معبود و شوق دیدار خداوند، روحشان تحمل جسمشان را ندارد و اگر اجل الهی برایشان مقدر نشده بود، بر اثر آن حالت جان می‌دادند. این حال شیفتگان دیدار با پروردگار است که هنگام گفت‌وگو با معبود و عبادت، تنها به خداوند توجه دارند و از ماسوی‌الله غافل‌اند؛ حال کسانی است که زیباترین حالات را هنگام عبادت به نمایش می‌گذارند و فرشتگان خدا را از نظاره حالات خود به شور و شمع می‌افکنند. در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عظمت عبادت فاطمه زهرا علیها السلام و خوف و خشیت ایشان به درگاه خداوند متعال می‌فرمایند: «وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَنُورٌ عَيْنِي وَثَمَرَةٌ فُوَادِي إِذَا قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا ظَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ فَيْتُورِ اللَّهِ: يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَيَّ أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ إِمَائِي بَيْنَ يَدَيَّ وَهِيَ تَرْتَعِدُ فَرَاتُصُهَا مِنْ خِيفَتِي وَقَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَيَّ عِبَادَتِي» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۹۵)؛ اما دخترم فاطمه، همانا او بزرگترین زنان جهانیان از نخستین و واپسین است و او پاره تن من و نور دیدگانم و میوه دل من است. هرگاه در محراب عبادت بایستد، نورش برای فرشتگان آشکار شود. سپس خداوند می‌فرماید: «ای فرشتگان من، نگاه کنید به کنیزم فاطمه، بزرگوار و پیشوای کنیزهای من، که در برابرم ایستاده و از ترس من اندامش می‌لرزد و چگونه با دل و جان به عبادت و بندگی‌ام رو آورده است.»

میان علما و تربیت‌یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی هستند که نماز و عبادتشان با خوف و خشیت از

لذت‌بخش یا رنج‌آور است. از آنجا که بدن برای تحمل چنان لذت یا رنجی آمادگی ندارد، بر اثر شوک عصبی وارد بر آن یا اختلالی که در جریان خون پدید می‌آید، از فعالیت می‌ایستد. پس ممکن است شوق به چیزی و خوف از چیزی به قدری شدید باشد که بر اثر تمرکز ذهن و فکر انسان بر آن شوق و خوف، واکنش‌هایی شدید در بدن ما پدید آید. از نظر علمی نیز ثابت شده است که تمرکز شدید بر چیزی که انسان بدان باور دارد، ممکن است موجب بی‌هوشی یا حتی مرگ انسان شود.

عظمت شوق اولیای خدا به لقای الهی

بنابراین، حقیقت این سخن امیرمؤمنان علیه السلام درباره شیعیان واقعی که می‌فرمایند از شوق لقای خداوند، نزدیک است جان دهند، روشن‌تر می‌شود؛ گرچه برای ما که حقیقت لقای الهی را نمی‌شناسیم و درک و تصویری کامل از آن نداریم، فهم این سخن دشوار است. آنچه ما درباره مسائلی چون انس با خدا و لقای او می‌دانیم و بیان می‌کنیم، تنها برخی مفاهیم ذهنی است، وگرنه ما واقعیت این‌گونه مسائل را نمی‌دانیم و تا انسان چیزی را به درستی درک و شهود نکند، نمی‌تواند به فهم واقعی آن دست یابد. باین‌وصف، شوق به لقای الهی در ما پدید نمی‌آید. اما تحصیل شوق به نعمت‌های بهشتی که اوصاف آنها در قرآن و روایات آمده و به گونه‌ای به نعمت‌های دنیوی شباهت دارد، ممکن است. این شوق هنگامی حاصل می‌شود که ما بر آن نعمت‌ها تمرکز کنیم و با تمرین کردن، توجهمان را کاملاً بدان‌ها معطوف سازیم؛ به گونه‌ای که دیگر امور را فراموش کنیم. با فراهم آوردن زمینه و موقعیت، ما می‌توانیم توجهمان را کاملاً بر ثواب و پاداش اولیای خدا در بهشت متمرکز کنیم، یا توجهمان کاملاً به شدت عذابی معطوف شود که دوزخیان بدان دچار می‌شوند. در نتیجه آن تمرکز، روح در بدنمان بی‌قراری می‌کند و حال کسی را

مربوط به بهشت و جهنم و دیگر حقایق فرادنیوی، تنها می‌تواند به تصویری ناقص دست یابد. باین حال، اگر ما در حد فهم و درک خودمان، عظمت نعمت‌های بهشت را باور کنیم برای نمونه باور کنیم که اگر قطره‌ای از شراب بهشتی در آب‌های دنیا بیفتد، همه آب‌ها را شیرین و لذت‌بخش می‌سازد یا اگر قطره‌ای از غسلین جهنم در دنیا بیفتد، همه موجودات زنده از بوی تعفن آن نابود می‌شوند و ذهنمان بر این باور تمرکز یابد و از چیزهای دیگر فارغ شود، بعید نیست چنان حالاتی که آن حضرت خبر می‌دهند در ما نیز پدید آید. اگر ما از آن حالات بهره‌ای نداریم، نباید بپنداریم آنچه در روایات، از جمله در بیان نورانی امیرمؤمنان علیه السلام در ترسیم شوق شیعیان واقعی به لقای خداوند آمده، مبالغه‌آمیز و شاعرانه است.

چنان‌که گفتیم، این سخنان به دلیل محدودیتی که در لفظ و سخن وجود دارد، نمی‌توانند تصویری کامل از آن حقایق داشته باشند. حقیقت آنچه روایات خبر می‌دهند، از دریافت ما از آنها بسیار فراتر است. حضرت در پی تبیین این حقیقت‌اند که در باورمندان به حقیقت لقای الهی و عظمت انس با معبود، زمینه درک و شهود لقای الهی فراهم می‌آید. اثر این درک و شهود، آن است که اگر اجل حتمی مانع نمی‌شد، از شدت شوق به لقای خداوند روح از بدنشان پرواز می‌کرد. بی‌تردید چنین حالتی به معصومان علیهم السلام اختصاص ندارد که اگر چنین بود، حضرت آن را به منزله حالت ویژه خودشان معرفی می‌کردند. ما می‌نگریم که چنان حالت و ویژگی‌ای را در شمار اوصاف و حالات شیعیان و پرهیزگاران برمی‌شمارند و این خود در افراد مستعد، انگیزه آراستگی به پرهیزگاری و کسب چنان حالات ارزشمندی را فراهم می‌آورد.

منابع
 دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، *ارشادالقلوب الی الصواب*، قم، شریف‌رضی.
 موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۶۲، *طلب و اراده*، ترجمه و شرح سیداحمد فهری، تهران، علمی و فرهنگی.

عظمت خداوند همراه است و در نماز می‌گیرند. از جمله آن بزرگان، مرحوم آیت‌الله بهجت است که در نماز حالاتی ویژه داشتند و به سبب درک عظمت خداوند و خوف از عذاب الهی و شوق لقای پروردگار، در سراسر نماز به شدت می‌گریستند. حتی هنگام سلام نماز نیز گریه به ایشان امان نمی‌داد و آن ذکر را با حالتی خاص به زبان می‌آوردند. وقتی یکی از شاگردان مکتب اهل‌بیت علیهم السلام چنین معرفتی داشته باشد و هنگام عبادت و روبه‌رو شدن با معبود، چنین حالاتی داشته باشد، بی‌شک معصومان علیهم السلام که به عالی‌ترین و ناب‌ترین مراتب معرفت الهی دست یافته‌اند، هنگام عبادت و مناجات، حالات عرفانی ویژه‌ای داشته‌اند که حتی فهم و درک آنها برای دیگران ممکن نیست؛ چه رسد به آنکه از آن سطح عالی حالات معنوی و عرفانی برخوردار باشند.

وصف‌ناپذیری حقایق و امور اخروی

با توجه به آنچه گفتیم روشن می‌شود که وجود حالات خاص ناشی از شوق لقای الهی و خوف و خشیت از مقام پروردگار در اولیا و دوستان خدا که به معرفت و درک عظمت او دست یافته بودند، واقعییتی انکارناپذیر است. مایه شگفتی است که ما به‌رغم باور داشتن خداوند و بهشت و نعمت‌های آن، و نیز جهنم و عذاب‌هایش، بهره‌ای از آن حالات نداریم. در توصیف و معرفی نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم در آیات و روایات، ذره‌ای مبالغه نشده است، بلکه واقعیت حقایقی که آیات و روایات از آنها خبر داده‌اند، از آنچه به تصویر درآمده فراتر و بزرگتر است و لفظ و بیان به‌هیچ‌رو نمی‌تواند آن حقایق و واقعیت‌ها را به‌طور کامل بازتاباند.

ما نمی‌توانیم به‌وسیله آیات و روایات، حقیقت نعمت‌های بهشتی و سختی عذاب جهنم را، آن‌گونه که هست، بشناسیم و ذهن ناقص ما با مطالعه آیات و روایات